

سوره محمد از نگاه تفسیر المیزان

دسته بندی آیات در تفسیر المیزان

۳۳-۳۸ / ۱۶-۳۲ / ۷-۱۵ / ۱-۶

این سوره کفار را به اوصاف خبیثه و اعمال زشتی که از خصائص ایشان است توصیف می کند و مؤمنین را با صفات طیب و اعمال نیکی که دارند می ستاید، آنگاه آثار صفات مؤمنین را که نعمت و کرامت است، و آثار صفات کفار را که نعمت و خواری است، بر می شمارد. خلاصه در این سوره بین دو طائفه مقایسه شده، هم بین صفات و اعمالی که در دنیا دارند و هم بین آثاری که در آخرت مترتب بر اعمال آنان می شود. و در این میان بعضی از احکام جهاد و قتال را بیان می کند. و این سوره به طوری که از سیاق آیاتش استفاده می شود در *مدینه* نازل شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱)

مراد از جمله *الذین کفروا* کفار مکه و سایر کفاری است که از ایشان پیروی می کنند، و این کفار بودند که مردم را از ایمان آوردن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) منع کرده، و ایشان را وسوسه می نمودند. و نیز از زیارت مسجدالحرام جلوگیری می کردند. *اضل اعمالهم*، یعنی خداوند اعمال ایشان را باطل کرد، در نتیجه، اعمالشان راه به مقصد نمی برد، چون مقصد آنان از اعمالشان این بود که حق را باطل و باطل را زنده کنند، و هرگز نمی توانند. و مراد از *ضلالت اعمال کفار* باطل شدن و فساد آن است قبل از اینکه به نتیجه برسد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ سَيُنَايِظُهُمْ وَأَصْلَحَ بِأَمْرِهِمْ (۲)

در این آیه شریفه، اضلال اعمال که در آیه قبلی بود با تکفیر سیئات و اصلاح بال مقابله شده، در نتیجه معنایش این می شود که: ایمان و عمل صالحشان به سوی غایت سعادتشان هدایت کرد. چیزی که هست چون این هدایت تمام نمی شود مگر با تکفیر گناهان، چون با بودن گناهان وصول به سعادت دست نمی دهد، لذا تکفیر سیئات را هم ضمیمه اصلاح بال نمود.

و معنای آیه این است که: خداوند با عفو و مغفرت خود پرده ای بر روی گناهانشان می کشد، و هم در دنیا و هم در آخرت دلہایشان را اصلاح می کند، اما در دنیا برای اینکه دین حق دینی است که با آنچه فطرت انسانی اقتضایش را دارد موافق است، و احکامش مطابق همان فطرتی است که خدای تعالی بشر را بر آن فطرت آفریده، و فطرت اقتضاء ندارد و نمی طلبد مگر چیزی را که کمال و سعادت انسان در آنست، و ایمان به آنچه خدا نازل کرده و عمل به آن وضع انسان را در مجتمع دنیایی اش اصلاح می کند. و اما در آخرت برای اینکه آخرت، عاقبت همین زندگی دنیا است، وقتی آغاز زندگی توام با سعادت باشد، انجامش نیز سعید خواهد بود، همچنان که قرآن کریم هم فرموده: ((و العاقبه للتقوی)).

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳)

این آیه مطالبی را که در دو آیه قبل بود - یعنی بی نتیجه کردن اعمال کفار، و اصلاح حال مؤمنین و تکفیر گناهانشان - تعلیل می کند.

و اگر کلمه ((حق)) را مقید کرد به جمله ((من ربهم)) برای این است که اشاره کند به اینکه آنچه منسوب به خدا است حق است و هیچ باطلی با خدا نسبت ندارد، و به همین جهت، خودش متصدی اصلاح قلب مؤمنین شده، چون طریق حقی که مؤمنین می پیمایند منتسب به خدا است. و اما کفار با آن اعمالی که دارند خدای تعالی کاری به کارشان ندارد، چون کارشان منسوب به او نیست. و اما اینکه بی نتیجه کردن کارهای آنان را به خدا نسبت داده معنایش این است که خدا اعمال آنان را به سوی نتیجه خوب و سعید هدایت نمی کند. و در این آیه اشاره ای است به اینکه تنها و تنها ملاک در سعادت و شقاوت انسان پیروی حق و پیروی باطل است، علتش هم این است که حق به خدا انتساب دارد و باطل هیچ ارتباط و انتسابی به خدا ندارد. ((کذلک یضرب الله للناس امثالهم)) - یعنی خداوند اوصاف آنان را عینا همان طور که هست برایشان بیان می کند. و اگر اسم اشاره ای را به کار برده که مخصوص دور است برای بزرگ داشت مثلی است که زده.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا اُخْتُتِمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَاتْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّبَلْوَىٰ لِبَعْضِكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (٤) سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (٥) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا هُمْ (٦)

این آیه نتیجه گیری از سه آیه قبل است که مؤمن و کافر را وصف می کند، گویا فرموده: وقتی مؤمنین اهل حق باشند، و خدا آن انعامها را به ایشان بکند، و کفار، اهل باطل باشند، و خدا اعمالشان را خنثی و گمراه کند، پس مؤمنین باید در هنگام برخورد با صف کفار با ایشان قتال کنند و اسیر بگیرند تا حق که هدف مؤمنین است زنده شود و زمین از لوٹ باطلی که مسیر کفار است پاک گردد.

پس مراد از ((لقاء)) برخورد با کفار است در جنگ. و کلمه ((ضرب الرقاب)) مفعول مطلق است که در جای فعل خود نشسته و عاملش در تقدیر است، و تقدیر جمله ((فاضربوا ضرب الرقاب)) است؛ یعنی گردنهایشان را بزنی زنی کشنده؛ چون آسانترین و سریع ترین راه کشتن دشمن، زدن گردن آنها است.

((حتی اذا ائخنتموهم فشدوا الوثاق)) - در مجمع البیان گفته: کلمه ((ائخان)) به معنای بسیار کشتن، و غلبه و قهر بر دشمن است.

و کلمه ((حتی)) غایت گردن زدن را معین می کند. و معنای جمله چنین است: با کفار آنقدر قتال بکنید تا قتل در آنان زیاد شود، آن وقت مشغول به اسیر گرفتن و بستن دست و پای اسراء شوید. پس مراد از ((شد وثاق)) اسیر گرفتن و محکم بستن آنان است، در نتیجه آیه شریفه در اینکه اسیر گرفتن را بعد از ائخان قرار داده، در معنای آیه ((ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یتخن فی الارض)) است که می فرماید هیچ پیغمبری حق ندارد اسیر بگیرد، مگر وقتی که در زمین غالب شود.

((فاما منا بعد و اما فداء)) - یعنی بعد از آنکه اسیرشان کردید یا بر آنان منت نهاده آزادشان می کنید یا فدیة می گیرید؛ یعنی با گرفتن مال و یا آزادی اسیرانی که در دست آنان دارید، ایشان را آزاد می کنید.

((حتی تضع الحرب اوزارها)) - ((اوزار حرب)) به معنای سنگینی های جنگی یعنی اسلحه ای است که جنگجویان با خود حمل می کنند، و مراد از وضع آن، بطور کنایه تمام شدن جنگ است.

کلمه ((ذلک)) به معنای ((مطلب چنین است)) می باشد، یعنی حکم خدا همان است که در آیه گفته شد.

((و لو يشاء الله لانصر منهم)) اگر خدا بخواهد از کفار انتقام می گیرد، هلاکشان می کند، شکنجه شان می دهد، بدون اینکه دستور به قتال با ایشان را بدهد.

((و لكن لیبولوا بعضکم ببعض)) - این جمله استدراک و استثناء مانندی است از مشیت انتقام ، می فرماید اگر خدا بخواهد از ایشان انتقام می گیرد، الا اینکه هنوز نخواستہ بگیرد، بلکه دستورتان داده که کارزار کنید تا شما را به وسیله یکدیگر امتحان کند، مؤمنین را به وسیله کفار بیازماید و به جنگ با آنان وادار سازد، تا معلوم شود چه کسی اطاعت کرده و رنج جنگ را به خاطر امر خدا تحمل می کند، و چه کسی عصیان می ورزد. و کفار را هم به وسیله مؤمنین امتحان کند تا معلوم شود اهل شقاوت کیست ، و موفق به توبه و بازگشت از باطل بسوی حق کیست ؟

با این بیان روشن شد که جمله ((لیبولوا بعضکم ببعض)) تعلیل حکم در آیه است . و خطاب در ((بعضکم)) به مجموع مؤمنین و کفار است ، ولی روی سخن با مؤمنین است .

((و الذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم)) - این گفتار در سیاق شرط و حکم در آن عمومی است ، می فرماید: کسانی که در راه خدا و در جهاد و قتال با دشمنان دین کشته می شوند، اعمال صالحشان که در راه خدا انجام داده اند هرگز باطل نمی شود.

سِیْهْدِیْهِمْ وَ یُصَلِّحُ بَالَهُمْ. ضمیر جمع به ((الذین قتلوا فی سبیل الله...)) برمی گردد، در نتیجه آیه شریفه و آیه بعدش در مقام بیان حال شهداء بعد از شهادتشان می باشد که می فرماید: به زودی خدای تعالی ایشان را بسوی منازل سعادت و کرامت هدایت نموده ، با مغفرت و عفو از گناهانشان، حالشان را اصلاح می کند و شایسته دخول در بهشت می شوند.

وقتی این آیه را با آیه ((و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم)) ضمیمه کنیم ، معلوم می شود مراد از اصلاح بال کشته شدگان راه خدا، زنده کردن ایشان است به حیاتی طیب که شایسته شان کند برای حضور در نزد پروردگارشان، حیاتی که با کنار رفتن پرده ها حاصل می شود.

در مجمع البیان گفته : علت این که در این چند آیه دو بار از اصلاح بال سخن به میان آمده این است که مراد از اولی اصلاح دل آنان در دین و دنیا و در دومی اصلاح حالشان در نعیم آخرت است ، پس در حقیقت اولی سبب نعیم است ، و دومی خود نعیم .

وَ یَدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ. این جمله منتهی الیه هدایت ایشان است . و جمله ((عرفها لهم)) حال از ((یدخلهم)) است، یعنی به زودی ایشان را داخل بهشت می کند در حالی که بهشت را یا در دنیا و به وسیله وحی انبیاء و یا به وسیله بشارت در هنگام قبض روح ، یا در قبر و یا در قیامت و یا در همه این موافق به ایشان شناسانده باشد. این آن معنائی است که از سیاق استفاده می شود.

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (٧)

این آیه مؤمنین را تحریک می کند به جهاد و وعده نصرتشان می دهد، در صورتی که خدا را نصرت دهند. و منظور از ((نصرت دادن به خدا)) جهاد در راه خدا و *تنها به منظور تایید دین او و اعلامی کلمه حق است،* نه اینکه جهاد کنند تا در زمین سروری نمایند و یا غنیمت به چنگ آرند، و یا شجاعت و هنر خود را نشان دهند.

مراد از اینکه فرمود: ((خدا هم شما را یاری می کند)) این است که اسباب غلبه بر دشمن را برایتان فراهم می سازد، مثلا ترسی از شما در دل کفار می اندازد، و امور را علیه کفار و به نفع شما جاری می کند و دل‌های شما را محکم و شجاع می سازد.

بنابراین ، عطف ((یثبت اقدامکم)) بر نصرت ، عطف خاص بر عام می شود. و اگر تثبیت را اختصاص به ((اقدام)) داد و در بین انواع نصرت ، فقط ثبات قدم را که کنایه ای است از تشجیع و تقویت دلها ذکر کرد برای این است که *تقویت دلها روشن ترین مصادیق نصرت است.*

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸)

اینکه دنبال ذکر حال مؤمنین و نصرت ایشان ، حال کفار را ذکر می کند، برای مقایسه بین حال دو طایفه است . کلمه ((تعس)) به معنای سقوط انسان و افتادن با صورت و به همین حال ماندن است . پس معنای ((تعسالمهم)) این است که کفار بیفتند این قسم افتادن .

این جمله و جمله بعدش نفرین بر کفار است ، نظیر جمله ((قاتلهم الله انی یوفکون)) و آیه ((قتل الانسان ما اکفره)) و ممکن است نفرین نباشد، بلکه بطور کنایه خبری باشد از آینده کفار و اینکه اثر اعمالشان خنثی خواهد شد، چون انسان عاجزترین هنگامش هنگامی است که با صورت به زمین افتاده باشد.

ذَلِكِ بَأْسُهُمْ كَرِهُوا مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹)

مراد از ((ما انزل الله)) قرآن شریف و شرایع و احکامی است که خدای تعالی بر پیغمبرش نازل و خلق را مأمور به اطاعت و انقیاد از آن کرده و کفار نسبت به آن کراهت داشته و از پیرویش استکبار ورزیدند. این آیه که معنایش روشن است مضمون آیه قبلی را تعلیل می کند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهُمْ (۱۰)

کلمه ((دمر)) به معنای هلاک کردن است . می گویند ((دمره الله)) یعنی خدا او را هلاک کرد، و یا ((دمر الله علیه)) یعنی خدا هر چه او داشت بر سرش خراب کرد، حتی خودش و خانواده و خانه و ملکش را. و بنابراین ، عبارت ((دمر علیه)) به طوری که دیگران هم گفته اند بلیغ تر از عبارت ((دمر)) است . و ضمیر در ((امثالها)) به کلمه ((عاقبت)) و یا عقوبتی که از مفاد کلام استفاده می شود برمی گردد.

مراد از ((کافرین)) کفار عهد رسول خدا هستند و معنای آیه این است که : ای محمد آنها که به تو کفر می ورزند امثال این عقوبت ها و یا عاقبت ها را دارند و اگر به امثال آنها تهدید کرده ، با اینکه اگر عقوبتی نازل شود یکی است و مثل است نه امثال ، برای این بوده که کفار در معرض عقوبتهای بسیاری هستند ، - دنیوی و اخروی - هر چند که برای نابودی آنان به بیش از یکی نیازی نیست .

ذَلِكِ بَأْسٌ مِنَ اللَّهِ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَإِنَّ الْكَافِرِينَ لَمَوْلَى لَهُمْ (۱۱)

کلمه ((ذلک)) اشاره به مطالب قبل یعنی نصرت مؤمنین و هلاکت و سوء عاقبت کفار است و نباید به این سخن گوش داد که بعضی گفته اند اشاره است به ثبوت عاقبت و یا عقوبت امت های گذشته برای کفار این زمان . و نه به این قول که گفته اند تنها اشاره است به نصرت مؤمنین . برای اینکه آیه شریفه متعرض حال مؤمنین و کفار هر دو است .

کلمه ((مولى)) معنای وصفی از آن اراده شده باشد که در نتیجه به معنای ((ولى)) می شود، چون مولى بر مالک برده اطلاق می شود، زیرا در امور برده ولایت دارد و بر ناصر هم اطلاق می شود، چون در امور منصور دخل و تصرف می کند، و به آن امور قوت و جان می دهد. و خدای سبحان هم از این جهت مولى است که مالک بندگان و امور آنان در صراط تکوین است و هم مدبر آن

امور است و هر جور بخواهد تدبیر می کند، می فرماید: ((ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع)) و نیز می فرماید: ((و ردوا الی الله مولیهم الحق)) و هم از این جهت که مدبر امور بندگان در صراط سعادت است، ایشان را به سوی سعادتشان و به سوی بهشت هدایت می نماید و به اعمال صالح موفقشان می کند و بر دشمنان یاریشان می دهد.

توضیح اینکه در تعلیل نصرت مؤمنین و هلاکت کفار فرمود: خدا مولای مؤمنان است و کافران مولایی ندارند.

مولویت به معنای دومی مختص به مؤمنین است، چون تنها ایشانند که در راه عبودیت و پیروی خواسته های خدا قرار دارند، نه کفار.

مؤمنین، ولی و مولائی دارند که خدای سبحان است، همچنان که فرموده: ((ذلک بان الله مولی الذین امنوا)) و نیز فرموده: ((الله ولی الذین امنوا)) و اما کفار بت ها و یا ارباب را مولای خود گرفتند، در نتیجه همانها مولای ایشانند، البته مولای خیالی، همچنان که قرآن بر اساس این خیال باطل آنان، به نوعی تهکم و تمسخر فرموده: ((و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت)) و بر اساس واقع و حقیقت امر، این ولایت خیالی را نفی نموده می فرماید: ((و ان الکافرین لا مولی لهم)) آنگاه ولایت آنها را بطور مطلق، یعنی هم در تکوین و هم در تشریح نفی نموده می فرماید: ((ام اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی)) و نیز فرموده: ((ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و ابوکم))

پس معنای آیه این است که: یاری خدا از مؤمنین و تثبیت اقدام آنان و خذلان کفار و اضلال اعمال آنان و عقوبتشان همه به این علت بود که خدا مولای مؤمنین و ولی ایشان است، و کفار مولائی که یاریشان کند و اعمالشان را بسوی هدف هدایت کند و از عقوبت خدا نجاتشان دهد ندارند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲)

در این آیه بین دو طائفه مقایسه شده و اثر ولایت خدا برای مؤمنین و نیز عدم ولایتش برای کفار از حیث عاقبت و آخرت بیان شده است، می فرماید مؤمنین داخل بهشت شده، کفار مقیم در آتش خواهند گشت.

در این کلام به منشاء آثاری که ذکر کرده بود اشاره فرموده؛ چون هر یک از دو طائفه را به بیانی که مناسب حالش باشد توصیف کرده. در اشاره به صفت مؤمنین فرموده: ((الذین امنوا و عملوا الصالحات)) و در وصف کفار فرموده: ((یتمتعون و یأکلون کما تاکل الانعام)) و با این دو وصف متقابل هم فهمانده مؤمنین در زندگی دنیایی خود رشد می یابند و چون به خدا ایمان دارند و اعمال صالح می کنند، هر چه می کنند درست و حق است، پس راه رشد را طی کرده، به وظائف انسانیت عمل کرده اند. و اما کفار عنایتی به این که به حق برسند ندارند و دلپایشان هیچ اعتنایی به وظائف انسانیت ندارد، بلکه تمام همشان شکم و شهوتشان است و سرگرم لذت گیری از زندگی دنیای کوتاه مدت اند و مانند چارپایان می خورند و غیر از این آرزو و هدفی ندارند.

پس این مؤمنین در تحت ولایت خدا هستند، چون راهی را پیش گرفته اند که خدایشان خواسته و به سوی آن هدایتشان کرده و به همین جهت در آخرت داخل بهشتی می شوند که از دامنه آن نهرها جاری است. و اما آن دسته دیگر - یعنی کفار هیچ ولی ندارند و به خودشان واگذار شده اند و به همین جهت جایگاه و منزلشان آتش است.

اگر خدای تعالی داخل شدن مؤمنین در بهشت را به خود نسبت داده، اما منزل کردن کفار در آتش را به خود نسبت نداده، برای این است که حق ولایت مذکور چنین اقتضاء می کرده. آری خدای تعالی عنایت خاصی به اولیاء خود دارد. اما آنهایی که از تحت ولایت او بیرون شده اند کاری به کارشان ندارد، در هر وادی هلاک می شوند بشوند.

وَكَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَ نَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳)

مراد از ((قریه)) اهل قریه است، چون می‌فرماید ((ایشان را هلاک کردیم)) و مراد از قریه ای که پیغمبر را بیرون کرد مکه است. این آیه شریفه قلب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را تقویت و اهل مکه را تهدید و تحقیر می‌کند، می‌فرماید خدای تعالی قریه های بسیاری را هلاک کرده که مردمش بسیار از مردم مکه نیرومندتر بودند، با این حال یآوری پیدا نشد که یاریشان کند.

أَفْمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴)

سیاقی که گفتیم حال مؤمنین را با حال کفار مقایسه می‌کند، دلالت دارد بر اینکه مراد از آنهایی که بینه‌ای از پروردگار خود دارند، مؤمنین هستند. پس مراد از اینکه بر بینه‌ای از پروردگار خود هستند، این است که دلیلی روشن از پروردگار خود دارند که عقائدشان را یقینی کرده، و آن عبارت است از حجت برهانی. پس مؤمنین همواره پیرو حجت قطعی هستند، حجتی که راه و روش صحیح را برای انسان بیان می‌کند، انسانی که باید عقل را به کار بسته و حق را پیروی کند. و اما آنها که کافر شدند، دلداده اعمال زشت خود شدند، چون شیطان آن اعمال را در نظرشان جلوه داده و دلپایشان را ربوده. و چقدر فرق است بین آنان و بین مؤمنین.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵)

این جمله بین دو فریق از نظر مال کارشان فرق گذاشته و در حقیقت همان بیان گذشته ((ان الله يدخل الذين امنوا...)) را توضیح می‌دهد. پس در حقیقت این آیه توضیح و تفصیل آن آیه است.

((مثل الجنة التي وعد المتقون)) - کلمه ((مثل)) بطوری که گفته اند به معنای صفت است، یعنی صفت بهشتی که خدا به متقین وعده داده که در آن داخلشان کند چنین و چنان است. و چه بسا از مفسرین کلمه مذکور را حمل بر همان معنای معروفش کرده و از آن استفاده کرده اند که بهشت رفیع تر و درجه اش اعلای از آن است که بتوان با زبان و توصیف برایش حد معین کرد. و لفظ، تنها می‌تواند با آوردن مثل، ذهن را به نوعی به آن نزدیک کند، همچنان که آیه ((فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین))، به این معنا اشاره کرده است.

در آیه مورد بحث عبارت ((آنها که ایمان آورده و اعمال صالح کردند)) که در آیه قبلی بود، به عبارت ((متقون)) تبدیل شده، تبدیل لازم از ملزوم، چون تقوی و پرهیز از خدا مستلزم ایمان و اعمال صالح است

وصف بهشتی که متقین بدان وعده داده شده. ((فیها انهار من ماء غیر آسن)) - یعنی آبی که با زیاد ماندنش بو و طعم خود را از دست نمی‌دهد. ((و انهار من لبن لم یتغیر طعمه)) نهرهایی از شیر که مانند شیر دنیا طعمش تغییر نمی‌کند. ((و انهار من خمر لذه للشاربین)) یعنی نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت بخش است.

((و انهار من عسل مصفی))، یعنی عسل خالص و بدون موم و لرد و خاشاک و سایر چیزهایی که در عسل دنیا هست و آن را فاسد و معیوب می‌کند، ((و لهم فیها من کل الثمرات)) در این جمله مطلب را عمومیت می‌دهد.

((و مغفره من ربهم)) - آموزشی که تمامی گناهان و بدیها را محو می کند و دیگر عیش آنها به هیچ کدورتی مکدر و به هیچ نقصی منقص نیست و در تعبیر از خدا به کلمه ((ربهم)) اشاره است به اینکه رحمت خدا و رأفت الهیه اش سراپای آنان را فرا گرفته.

((کمن هو خالد فی النار)) - در این جمله یکی از دو طرف قیاس حذف شده ، تقدیرش این است که : آیا کسی که داخل چنین بهشتی می شود، مثل کسی است که او جاودانه در آتش است . و نوشیدنی شان آبی است بسیار بسیار داغ که روده هایشان را تکه تکه می کند و اندرونشان را بعد از نوشیدن می سوزاند؟ و نوشیدنشان هم به کراهت و جبر است ، همچنان که فرموده : ((و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم))؟.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)

سیاق این آیات طبق سیاق آیات قبلی جریان یافته و در آن متعرض حال کسانی شده که منافق و بیمار دلند، و بعد از ایمان به کفر برمی گردند.

کلمه ((أنفا)) به معنای آن ((لحظه ای قبل از این لحظه)) است . بعضی گفته اند: معنای ((أنفا)) همین ساعت است . به هر حال این کلمه از واژه ((انف : بینی)) گرفته شده .

ضمیر در جمله ((و منهم من یستمع الیک)) به کفار برمی گردد. مراد از گوش دادنشان به رسول خدا گوش دادن به قرآن خواندن آن جناب و بیاناتی است که در اصول معارف و احکام دین داشته .

((حتی اذا خرجوا من عندک)) - ضمیر در ((خرجوا)) به کلمه ((من : کسی که)) بر می گردد و اگر آن را جمع آورده ، به اعتبار معنای آن است ، همچنان که اگر ((یستمع)) را مفرد آورده به اعتبار لفظ آن است و استفهام در جمله ((ما ذا قال انفا)) به قول بعضی برای به دست آوردن حقیقت مطلب است ، چون آنها غرق در کبر و غرور و پیروی هواهای خود بودند و این هواها نمی گذاشت سخن حق را بفهمند، همچنان که در جای دیگر فرموده : ((فمال هولاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا)). بعضی هم گفته اند: استفهام به منظور استهزاء است . بعضی گفته اند: برای تحقیر است ، تو گویی سخن حق در نظرشان پر از اباطیل بوده و اصلا معنای درستی نداشته . و برای هر یک از این سه قول وجهی است.

((اولئک الذین طبع اللہ علی قلوبہم)) ((- این جمله در مقام معرفی کفار است ، و جمله ((و اتبعوا اهواءهم)) تعریفی دیگر و به منزله عطف تفسیر است برای تعریف اول و از آن بر می آید که در حقیقت معنای پیروی هواها، امارت و فرماندهی طبع بر قلب و عقل است ، پس قلبی که محکوم طبع نبوده و بر طهارت فطری و اصلی خود باقی مانده باشد، در فهم معارف دینی و حقائق الهی درنگی ندارد.

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸)

مقابله ای که بین این آیه و آیه قبلی به چشم می خورد، این نکته را می فهماند که مراد از ((اهتداء)) معنایی است مقابل ضلالتی که طبع در قلب ایجاد می کند. پس *اهتداء عبارتست از تسلیم شدن و پیروی کردن هر حقی که فطرت سالم به سوی آن هدایت می کند*

و زیادی هدایت در جمله ((و هدایتشان را زیاد کرد)) عبارت است از اینکه خدای سبحان درجه ایمان او را بالا ببرد.

در سابق هم گفتیم که ایمان و هدایت مراتب مختلفی دارد و مراد از ((تقوی)) معنایی است مقابل پیروی هواها، که به صورت پرهیز از محارم الهی و اجتناب از ارتکاب گناهان جلوه می کند.

با این بیان روشن شد که زیاد شدن هدایت مربوط به تکمیل در ناحیه علم است و دادن تقوی مربوط به ناحیه عمل است و نیز با مقابله مذکور روشن می شود که اثر طبع بر دلها نتیجه نداشتن کمال علم و پیروی هوای نفس ، و نتیجه فقدان عمل صالح و محرومیت از آن است . و این با بیان گذشته ما که گفتیم جمله ((و اتبعوا احوالهم)) به منزله عطف تفسیری است برای جمله ((طبع الله...)) منافاتی ندارد.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا ...

((نظر)) که مصدر ((ینظرون)) است به معنای انتظار است . و کلمه ((اشراط)) جمع شرط به معنای علامت است و اصل در معنای شرط همان توقف است، چیزی که هست از آنجایی که وجود شرط علامت وجود مشروط است ، کلمه مزبور را در معنای علامت نیز استعمال می کنند.

مقصود از اشراط ((علامات)) قیامت و اینکه فرمود: علامتهای قیامت آمده است. پس ((اشراط قیامت)) به معنای علامتهای آنست. چون سیاق آیه سیاق تهکم است، باید گفت کائنات مردم در موقفی ایستاده اند که یا از حق پیروی می کنند و عاقبت به خیر می گردند، و یا منتظر قیامت هستند و به هیچ وظیفه ای عمل نمی کنند تا این که مشرف بر آن می شوند آنگاه یقین به وقوعش پیدا نموده و متذکر می شوند و ایمان آورده پیرو حق می گردند. اما امروز گوششان بدهکار پیروی حق نیست و با هیچ محبت و موعظه و یا عبرتی خاضع نمی شوند. اما تذکری که بعد از وقوع قیامت برایشان دست می دهد، هیچ سودی به حالشان ندارد، چون قیامت بدون اطلاع قبلی می آید. وقتی علامت های آن پیدا می شود دیگر مهلتشان نمی دهد که به دنبال آن تذکر و خضوع و ایمان، دست به عملی صالح زنند تا تذکرشان مایه سعادتشان شود. و وقتی قیامت برپا شود دیگر وقت عمل باقی نمانده ، چون آن روز، روز جزاء است ، نه روز عمل ، همچنان که قرآن فرموده : ((یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکر یقول یا لیتنی قدمت لحياتي)).

علاوه بر این ، اشراط و علامتهای قیامت آمده و محقق شده . و شاید مراد از علامتهای آن ، خلقت انسان و دو نوع بودن آن - نوعی صلحاء و نوعی مفسدین ، نوعی متقیان و نوعی فجار باشد که خود همین ، قیامتی می خواهد تا بین این دو نوع جدایی بیندازد. یکی هم مرگ است که آن نیز از اشراط وقوع قیامت است . بعضی از مفسرین گفته اند: منظور از اینکه فرموده علامتهای قیامت آمده ظهور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که آخرین انبیاء است و در عهد او، شق القمر که یکی از علامتهاست صورت گرفت ، و یکی نزول قرآن است که آخرین کتب آسمانی است .

این آن معنایی است که تدبر در آیه به دست می دهد و به طوری که ملاحظه می کنید در عین اینکه جنبه اتمام حجت دارد حجتی برهانی نیز هست .

بنابر این ، کلمه ((بغته)) حال از آمدن قیامت است که آن را به منظور بیان واقع آورد، تا جمله ((فانی لهم اذا جاءتهم ذکریهم)) را بر آن متفرع کند و از آن نتیجه بگیرد، نه اینکه قید انتظار باشد تا معنا چنین شود: ((کفار منتظر آند که قیامت ناگهان بیاید)). و به خاطر دفع همین توهم بود که فرمود: ((الا الساعه ان تاتیهم بغته)) و گر نه می فرمود: ((هل ینظرون الا ان تاتیهم الساعه بغته)).

((فانی لهم اذا جاءتهم ذکریهم))، کلمه ((انی)) خبری است که قبل از مبتداء آمده و کلمه ((ذکریهم)) مبتدائی است که مؤخر آمده و جمله ((اذا جاءتهم)) جمله ای است معترضه که بین مبتداء و خبر فاصله شده .

و معنای جمله این است که : چگونه می توانند متذکر شوند بعد از آمدن قیامت ؟ یعنی چگونه از تذکر خود در آن روز انتفاع می برند، روزی که عمل سودی ندارد و فقط روز جزاء است .

فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)

بعضی از مفسرین گفته اند: این آیه نتیجه ای است که از همه آیات قبلی گرفته می شود، یعنی از سعادت مؤمنین و شقاوت کفار. گویا فرموده : حال که معلوم شد سعادت آن طائفه و شقاوت این دسته چه دلیلی دارد، پس نسبت به علمی که به وحدانیت خدای سبحان داری ثابت قدم باش . در نتیجه معنای ((فاعلم))، ((ثابت در علم باش)) است.

ممکن هم هست آیه شریفه تفریع بر دو آیه قبل باشد، یعنی آیه ((و منهم من يستمع لیک ... و اتاهم تقواهم)) که می فرماید خدای تعالی مهر می زند بر دلهای مشرکین و به حال خود رهایشان می کند تا هر گناهی خواستند بکنند، و نسبت به کسانی که به راه توحید و ایمان به او هدایت یافته اند، عکس این عمل را رفتار می کند، پس گویا گفته شده : حال که جریان بدین قرار است، پس توبه علمی که به وحدانیت اله داری تمسک بجوی و از گناهت و گناه زنان و مردان مؤمن امتت طلب مغفرت کن، تا از آنهایی نباشی که خدا بر دلهایشان مهر زده و آنها را به سبب این که رهایشان کرده از نعمت تقوی محرومشان ساخته . مؤید این وجه ذیل آیه است که می فرماید: ((و الله يعلم متقلبکم و مثویکم)).

پس معنای جمله ((فاعلم انه لا اله الا الله)) به طوری که سیاق هم تاییدش می کند، این است که: تو به علمی که نسبت به ((لا اله الا الله)) داری تمسک بجوی و آن را رها نکن و برای گناهت طلب مغفرت کن.

((و للمؤمنین و المومنات)) این جمله دستور می دهد به رسول خدا که برای مؤمنین و مؤمنات از امتش طلب مغفرت کند. و حاشا بر خدای تعالی که دستور استغفار بدهد و آن استغفار را با مغفرت مواجه نسازد، دستور دعا بدهد و اجابت نکند.

معنای اینکه خدا متقلب و مثوای شما را می داند.

((و الله يعلم متقلبکم و مثویکم)) این جمله، مطلب اول آیه که می فرمود: ((فاعلم انه)) را تعلیل می کند و ظاهرا کلمه ((متقلب)) مصدر میمی به معنای انتقال از حالی به حالی باشد؛ و همچنین کلمه ((مثوی)) به معنای مصدری یعنی استقرار و سکونت باشد و مراد این باشد که خدای تعالی همه احوال شما را می داند، هم حال دگرگونی شما را، و هم ثباتتان را، هم حرکتتان را، هم سکونتتان را، پس چه بهتر که بر دین توحید ثابت باشید و از او طلب مغفرت کنید و بترسید از اینکه مهر بر دلهایتان زده، مهارتان را به دست هواهایتان بسپارد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذَكَرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ (۲۰)

کلمه ((لولا)) به معنای کلمه ((هلا : چرا)) است، می پرسند: چرا سوره ای نازل نشد و به این وسیله اظهار رغبت می کنند به اینکه سوره ای جدید نازل شود و تکالیفی جدید بیاورد، تا امتالش کنند. و مراد از ((سوره محکمه)) سوره ای است که بیانش روشن و بدون تشابه باشد.

مراد از اینکه فرمود: ((در آن قتال ذکر شود))، این است که در آن به قتال امر شود.

مراد از ((الذین فی قلوبهم مرض)) مؤمنینی است که ایمانشان ضعیف است، نه منافقین، چون آیه صریح است در اینکه اظهار کنندگان مذکور که آن حرفها را زدند مؤمنین بوده اند، نه منافقین و نه اعم از مؤمنین و منافقین، چون عبارت ((الذین امنوا)) منافقین را شامل نمی شود، مگر با نوعی مسامحه که آن هم لایق به کلام خدای تعالی نیست.

پس آیه مورد بحث نظیر آیه ((الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوه و اتوا الزکوه فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیه الله او اشد خشیه)) است که در باره طائفه ای از مؤمنین می فرماید وقتی جهاد بر آنان واجب شد، مانند سایر مردم یا بیشتر بترس افتادند.

معنای جمله ((المغشی علیه من الموت)) محتضری است که در سكرات مرگ قرار گرفته و کلمه ((غشیه)) و ((غشاوه)) به معنای پوشاندن و پیچیدن چیزی در لفافه است، و چون با صیغه مجهول گفته می شود ((غشی علی فلان))، معنایش این است که فلانی در اثر عارضه ای فهمش از کار افتاد. و ((نظر المغشی علیه من الموت)) نگاهی است که محتضر به تو می افکند بدون اینکه پلک را بهم زند.

در جمله ((فاولی لهم)) احتمال دارد خبری باشد از مبتدائی محذوف که تقدیر آن ((اولی لهم ذلک)) است، یعنی سزاوارشان این است که اینطور نظر کنند، یعنی به حالت احتضار درآمده بمیرند و از اصمعی نقل شده که گفته: ((اولی لک)) کلمه تهدید است و معنایش به فارسی ((شر، یقه ات را گرفت)) می باشد و این آیه نظیر آیه شریفه ((اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی)) است.

معنای جمله ((المغشی علیه من الموت)) و تطبیق آن بر گروهی از افراد ضعیف الایمان.

معنای آیه این است که: آنهایی که ایمان آوردند، می گویند: چرا سوره ای نازل نشد، لیکن وقتی سوره ای محکم و بدون شبهه نازل شد و در آن مأمور به قتال و جهاد شدند، می بینی افراد ضعیف الایمان از ایشان را که از شدت ترس به تو نظری می افکنند که محتضر به اطرافیان خود می افکند و سزاوارشان هم همین است.

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صدَّقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱)

معنای آیه: ((طاعة و قول معروف...)) که درباره مؤمنان مریض القلبی است که از عمل به وظیفه قتال و جهاد سرباز می زند.

جمله ((عزم الامر)) به این معنا است که مسأله جدی و منجر شد. یعنی ایمان آنان به ما، طاعتی است که بر آن با ما پیمان بستند و قولی معروف و غیر منکر است که گفتند و آن این بود که اظهار سمع و طاعت کردند. همچنان که خدای تعالی در جای دیگر از ایشان حکایت کرده، می فرماید: ((امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون ... و قالوا سمعنا و اطعنا)).

بنابراین جمله ((فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لكان خيرا لهم)) کمال اتصال را به ما قبل خود دارد و معنایش این است که: امر همان است که به خدا بر سر آن امر اعتماد کرده و گفتند: ((سمعنا و اطعنا))، پس اگر اینان در هنگامی که تکلیف منجر می شود خدا را در آنچه خود گفتند تصدیق نموده و در آنچه دستور داده - که از آن جمله امر به قتال است - اطاعت کنند، برایشان بهتر است.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

خطاب در این آیه به همان کسانی است که فرمود: در دل‌هایشان مرض هست ، و از رفتن به جهاد در راه خدا بهانه جویی می کردند، و به همین جهت خطاب را به ایشان کرد تا توبیخ و سرزنش شدیدتر کند، و استفهام در آیه استفهام تقریری است ، می خواهد بفرماید شما این طورید.

کلمه ((تولی)) (به معنای اعراض است و مراد از آن اعراض از کتاب خدا و معارف آن و برگشتن به شرک و ترک کردن دین است. معنای آیه این است که : آیا از شما توقع می رفت که از کتاب خدا و عمل به آنچه در آن است که یکی از آنها جهاد در راه خدا است اعراض نموده و در نتیجه دست به فساد در زمین بزنید و با قتل و غارت و هتک عرض و به علت تکالب بر سر جیفه دنیا قطع رحم کنید؟ می خواهد بفرماید: در صورتی که اعراض کنید توقع همه این انحرافها از شما می رود.

با این بیان روشن گردید که آیه شریفه می خواهد جمله ((لکان خیرا لهم)) را که در آیه قبل بود تعلیل کند و به همین جهت در اول آن حرف ((فاء)) را آورد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ

اشاره ((اولئك - اینان)) به مفسدین در زمین و قطع کنندگان رحم است. ایشان را چنین توصیف کرده که خدا لعنتشان کرده و کرشان ساخته دیگر سخن حق را نمی شنوند و چشمشان را کور کرده دیگر حق را نمی بینند، چون در واقع دیده آدمی کور نمی شود، بلکه دل‌هایی که در سینه ها است کور می گردد.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا. استفهام در این جمله توبیخی است و ضمیر جمع در ((یتدبرون)) به همان نامبردگان در آیه قبل برمی گردد. و اگر کلمه ((قلوب)) را نکره آورد برای این است که - به قول بعضی - دلالت کند بر اینکه مراد، قلوب آنان و امثال ایشان است

در مجمع البیان گفته : این آیه دلالت دارد بر بطلان این سخن که بعضی گفته اند: جائز نیست کسی ظاهر قرآن را تفسیر کند، مگر به وسیله خبری که از ائمه رسیده باشد و یا انسان خودش از امام چیزی شنیده باشد.

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵)

کلمه ((ارتداد علی الادبار)) به معنای برگشتن به عقب بعد از رو آوردن است ؛ و این استعاره ای است که منظور از آن ترک کردن بعد از گرفتن است . و کلمه ((تسویل)) که مصدر ((سول)) است ، به معنای جلوه دادن چیزی است که نفس آدمی حریص بر آن است ، به طوری که زشتی هایش هم در نظر زیبا شود. و مراد از ((املاء)) امداد و یا طولانی کردن آرزو است .

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمُورِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶)

اشاره ((ذالك)) به تسویل شیطان و املاء او است که آیه قبل آن را بیان می داشت و خلاصه اشاره به تسلط شیطان بر مرتدین است و مراد از ((الذین کرهوا)) همان کفارند که در جمله ((و الذین کفروا فتعسا لهم و اضل اعمالهم)) در اوائل سوره نامشان برده شد و در آنجا هم می فرمود: ((ذلك بانهم کرهوا ما انزل الله)).

جمله ((سنطیعکم فی بعض الامر)) حکایت گفتاری است که مرتدین با کفار دارند و به ایشان وعده اطاعت می دهند. و از اینکه اطاعت خود را مقید می کنند به بعضی از امور، پیداست که مردمی بوده اند که نمی توانسته اند صریح حرف بزنند، چون خود را در تظاهر به اطاعت مطلق از کفار در خطر می دیدند، لذا به طور سری به کفار قول می دهند که در پاره ای از امور یعنی تا

آن حدی که خطر نداشته باشد، از آنها اطاعت می کنند، آنگاه این سر خود را مکتوم داشته، در انتظار فرصت بیشتری می نشینند.

مقصود از کسانی که مرتدین به آنها وعده اطاعت می دادند.

از این زمینه گفتار استفاده می شود که مرتدین مذکور قومی از منافقین بوده اند که با کفار سر و سری داشته اند و قرآن آن اسرار را در اینجا حکایت کرده . مؤید این احتمال جمله ((و الله يعلم اسرارهم)) است .

اما اینکه اینان چه کسانی بوده اند که مرتدین به آنان وعده اطاعت می دادند، می شود آن را با یهود که به مشرکین وعده نصرت می دادند، تطبیق کرد، آنهم به زحمت و با این توجیه که در حقیقت یهودیان هم که علم به صدق رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) داشتند مرتد از دین خود بودند، ولی از ناحیه لفظ آیه دلیلی بر این تطبیق نیست ، لذا باید بگوییم شاید قومی از منافقین بوده اند، نه یهود.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

این آیه تفریع و نتیجه گیری از مطالب قبل است و معنایش چنین است : این است وضع آنان امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می خواهند می کنند، حال ببین در هنگامی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند چه حالی دارند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

ظاهرا مراد از ((ما اسخط الله)) هواهای نفس و تسویلات شیطان است که گناهان کشنده را در پی دارد، همچنان که فرموده : ((و اتبعوا اهواءهم)) و نیز فرموده : ((الشیطان سول لهم و املی لهم)).

کلمه ((سخط)) و ((رضا)) نام دو صفت از صفات فعلی خدا است . و مراد از اولی ، عقاب و از دومی ، ثواب او است .

اشاره ((ذلك)) به مطالب در آیه قبل است که از عذاب ملائکه در هنگام گرفتن جان آنان سخن می گفت . می فرماید: سبب عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آنچه که مایه خشم خدا است و به خاطر کراهتشان از خشنودی خدا، حبط می شود و چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی میشوند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ (۲۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰)

راغب می گوید: کلمه ((ضعن)) به کسره و به ضمه ضاد به معنای کینه شدید است، که جمعش ((اضغان)) می آید و مراد از جمله ((الذین فی قلوبهم مرض)) اشخاص ضعیف الایمان هستند و شاید کسانی باشند که از اول با ایمانی ضعیف ایمان آوردند، سپس به سوی نفاق متمایل شده و در آخر بعد از ایمان به سوی کفر برگشته اند.

دقت در تاریخ صدر اسلام این معنا را روشن می کند که مردمی از مسلمانان که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ایمان آوردند، چنین وصفی داشته اند، همچنان که قومی دیگر از ایشان از همان روز اول تا آخر عمرشان منافق بودند و بنابر این ، تعبیر از منافقین دسته اول به مؤمنین ، به ملاحظه اوائل امرشان بوده است

و معنای آیه این است که : نه ، بلکه این منافقین که در دل بیمارند گمان کرده اند که خدا کینه های شدیدشان را نسبت به دین و اهل دین بیرون نمی ریزد.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمِهِمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَلَكُمْ

معنای اینکه منافقان بیمار دل به سیمایشان و در لحن قولشان شناخته می شوند.

کلمه ((سیم)) به معنای علامت است و معنای آیه چنین است : ما اگر بخواهیم این افراد بیمار دل را به تو معرفی می کنیم و علامتهایشان را می گوئیم تا آنان را بشناسی .

((و لتعرفنهم فی لحن القول)) - راغب می گوید: کلمه ((لحن)) بیشتر به معنای آن است که کلام را از سنتهای جاری اش برگردانی ، یا اعراب آن را نگویی و یا نقطه ها و کلمات آن را جابجا کنی و این عمل ناپسندی است و گاهی هم در سر بسته حرف زدن و بطور فحوی و کنایه سخن گفتن استعمال می شود، که این قسم استعمال در بازار شعرا و ادباء بیشتر رواج دارد و در نظر آنان پسندیده و جزء بلاغت است .

در نتیجه معنای آن این می شود: تو به زودی آنان را از طرز سخن گفتنشان خواهی شناخت، چون سخن ایشان کنایه دار و تعریض گونه است و اگر ((لحن القول)) را ظرف برای شناختن قرار داد به نوعی عنایت مجازی بوده است.

((و الله يعلم اعمالکم)) - یعنی خدا حقایق اعمال شما را می داند و اطلاع دارد که مقصود و نیت شما از آن اعمال چیست و به چه منظوری آن را انجام می دهید، و بر طبق آن نیت ، مؤمنین را پاداش و غیر مؤمنین را کیفر می دهد، پس این جمله ، هم وعده به مؤمنین است و هم تهدید به کفار.

وَلْتَبْلُوْا نَفْسَكُمْ حَتَّى تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِيْنَ وَتَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ (۳۱) اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَشَاقُّوْا الرَّسُوْلَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى لَنْ يَضُرُّوْا اللّٰهَ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ اَعْمَالَهُمْ (۳۲)

کلمه (بلاء) و (ابتلاء) به معنای امتحان و آزمایش است. و آیه شریفه علت واجب کردن قتال بر مؤمنین را بیان می کند، می فرماید: علتش این است که خدا می خواهد شما را بیازماید، تا برایتان معلوم شود مجاهدین در راه خدا و صابران بر مشقت تکالیف الهی چه کسانی هستند.

(و تابلوا اخبارکم) - گویا مراد از اخبار، اعمال باشد، از این جهت که از صاحب عمل سر می زند و از او خبر می دهد. و (اختبار اعمال) آزمودن آنها است تا صالح آنها از طالحش متمایز شود، همچنان که (اختبار نفوس) باعث می شود نفوس صالح خیر از دیگر نفوس متمایز شود. در بحث های گذشته گفتیم که مراد از دانستن خدای تعالی این نیست که چیزی را که نمی داند بداند، بلکه منظور، بر ملا شدن باطن بندگان و به نظری دقیق تر علم فعلی خداست که ربطی به ذات او ندارد.

ان الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبين لهم الهدى لن يضروا الله شيئا و سيحبط اعمالهم

مراد از (الذین کفروا) در اینجا رؤسای کفر و ضلالت در مکه است. البته سایر رؤسای کفر نیز به آنها ملحقند و آیه شریفه شامل همه کسانی است که مانع راه خدا می شوند و با رسول او دشمنی می ورزند؛ چیزی که هست کفار مکه فعلا مورد بحثند، چون آنها با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به شدیدترین وجهی آن هم بعد از آنکه حق و هدایت برایشان روشن گردید دشمنی ورزیدند.

می فرماید: این کفار هیچ ضرری به خدا نمی زنند، چون کید ایشان و نقشه هایی که علیه خدا می کشند ضررش به خودشان برمی گردد، (و سیحبط اعمالهم) و به زودی اعمالشان را بی نتیجه می کند و نیرویی که برای هدم اساس دین مصرف می کنند و آنچه برای خاموش کردن نور خدا به کار می بندند هدر می رود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴)

این آیه اگر چه در مدلول خود مستقل، و از نظر معنا مطلق است، و حتی فقهاء با این قسمت از آیه که می فرماید (و لا تبطلوا اعمالکم) استدلال کرده اند که بعد از شروع به نماز جایز نیست آن را باطل کرد، و لیکن اگر آن را با در نظر گرفتن سیاقی که با آیات قبل دارد، مورد دقت قرار دهیم، آیاتی که متعرض مسأله قتال بود، و همچنین آیات بعد که آنها نیز در یک سیاق قرار دارند، و مخصوصا با ظاهر تعلیلی که در آیه (ان الذین کفروا...) است، و با ظاهر تفریعی که در جمله (فلا تهنوا و تدعوا الی السلم...) به کار رفته؛ و خلاصه آیه مورد بحث را با سیاقش در نظر بگیریم، آن وقت می فهمیم *منظورش از اطاعت خدا اطاعت او در احکامی است که در قرآن نازل کرده؛ و منظورش از اطاعت رسول، اطاعت او است در همه آن دستوراتی که از ناحیه خدا نازل کرده* و آن دستوراتی که خودش از باب اینکه ولی مسلمین و زمامدار جامعه دینی ایشان است صادر فرموده. و در آخر ایشان را هشدار می دهد از اینکه از اطاعت این دو جور دستور سرباز زنند، که اگر چنین کنند اعمالشان حبط می شود، همچنان که عاقبت مخالفت بعضی از نامبردگان در آیات قبل این شد که بعد از روشن شدن هدایت کارشان به ارتداد کشیده شد.

پس مراد از اطاعت خدا به حسب مورد اطاعت او در احکام مربوط به قتال است، و مراد از (اطاعت رسول) اطاعت او است در هر دستوری که آن جناب مأمور به آن و به ابلاغ آن شده، و نیز هر دستوریست که آن جناب به عنوان مقدمه قتال و به ولایتی که در آن داشته داده، و مراد از (ابطال اعمال) تخلف از حکم قتال است، آن طور که منافقان و مرتدین تخلف کردند.

ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل اللّٰه ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر اللّٰه لهم

از ظاهر سیاق برمی آید که این آیه تعلیل آیه قبل باشد، در نتیجه چنین می فهماند که: اگر شما خدا و رسول را اطاعت نکنید، و اعمال خود را با پیروی از روشی که خدا را به خشم می آورد باطل کنید، و از رضوان خدا کراهت داشته باشید، نتیجه اش این می شود که به کفار خواهید پیوست، کفاری که سد راه خدایند، و بعد از مردن این چینی تا ابد مغفرت ندارند. و مراد از (صدعن سبیل اللّٰه) اعراض از ایمان، و یا جلوگیری مردم است از اینکه ایمان آورند.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۵) إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶)

این آیه تفریع بر ما قبل است. و جمله (فلا تهنوا) به این معنا است که سستی و ضعف به خرج ندهید. و جمله (و تدعوا الى السلم) عطف است بر (تهنوا) که چون در زمین نهی واقع شده، معنای (لا تدعوا الى السلم) را می دهد. و کلمه (سلم) - به فتحه سین - به معنای صلح است. و جمله (و انتم الاعلون) جمله ای است حالیه. می فرماید: *تن به صلح ندهید، در حالی که شما غالب هستید* و مراد از (علو) همان غلبه است. و این خود استفاده ای است معروف.

و جمله (و الله معکم) عطف است بر جمله (و انتم الاعلون) که سبب علو و غلبه مؤمنین را بیان و تعلیل می کند. پس مراد از معیت (همراهی) خدای تعالی با مؤمنین، معیت نصرت است، نه معیت قیومیت که آیه (و هو معکم این ما کنتم) بدان اشاره کرده است.

نهی از سازش و متارکه جنگ، معنای جمله (و لن یترکم اعمالکم)

(و لن یترکم اعمالکم) - در مجمع البیان می گوید ماده (وتر) به معنای ناقص کردن چیزی است، و در حدیث هم آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: (کسی که نماز عصرش فوت شود، مثل این می ماند که اهل و مال خود را وتر (ناقص) کرده باشد).

معنای اصلی این کلمه قطع است و از مشتقات آن یکی (تره) است که به معنای قطع به وسیله کشتن است، و یکی هم (وتر) است. و وتر به کسی و چیزی می گویند که با جدایی از دیگران منقطع شده باشد.

پس معنایش این می شود که: خداوند اعمال شما را ناقص نمی کند، یعنی اجرش را تمام و کمال به شما می دهد.

معنای آیه این است که: وقتی راه اطاعت نکردن خدا و رسول او و ابطال اعمال شما چنین راهی است، و کار شما را به محرومیت ابدی از آموزش خدا می کشاند، پس زنده که در امر قتال سستی و فتور مکنید و هرگز مشرکین را به صلح و متارکه جنگ دعوت مکنید در حالی که شما غالبید و خدا ناصر شما علیه ایشان است، و چیزی از اجر شما را کم نمی کند، بلکه اجرتان را بطور کامل به شما می دهد.

در آیه شریفه، مؤمنین را به غلبه و پیروزی وعده می دهد، البته به شرطی که مؤمنین خدا و رسول را اطاعت کنند، پس آیه شریفه از نظر معنا نظیر آیه (و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین) می باشد.

انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و ان تومنوا و تتقوا یؤتکم اجرکم و لا یسألکم اموالکم

در این آیه با بیان حقیقت زندگی دنیا و آخرت، مؤمنین را ترغیب می کند به زندگی آخرت، و نسبت به زندگی دنیا بی رغبت و بی میلی می کند به این که می فرماید: زندگی دنیا بازیچه و لهو است؛ که بیان آن در سابق گذشت.

(و ان تومنوا...) - یعنی اگر ایمان آورید، و با اطاعت خدا و رسول تقوی گزینید، خدا پادشاهیتان را می دهد، و به ازای آنچه به شما می دهد مالی از شما نمی خواهد. و ظاهر سیاق این است که مراد از اموال همه اموال باشد، و آیه بعدی هم مؤید این معنا است.

إِنْ يَسْأَلْكُمْ مَوَالِيكُمْ فَبِحُكْمِكُمْ تَجَلَّوْا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ (۳۷)

کلمه (احفاء) که مصدر (یحفکم) است، به معنای اجهداد و تحمیل مشقت است.

و مراد از (بخل) به طوری که گفته اند خودداری از اعطاء است. و (اضغان) به معنای کینه ها است.

نکوهش بخل ورزندگان از انفاق مال در راه خدا

می فرماید: مالهایتان را از شما نمی خواهد، چون اگر همه اموال شما را طلب کند مشقت بزرگی به شما تحمیل کرده، و آن وقت دیگر حاضر نمی شوید چیزی بدهید چون اموالتان را دوست دارید، و این باعث می شود که کینه های درونیتان بیرون بریزد و گمراه شوید.

هَآأَنْتُمْ هُوَآءِ تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْجَلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

این آیه به منزله استشهادی است برای بیان آیه قبلی، گویا فرموده: اگر خدا همه اموال شما را طلب کند، شما دچار بخل خواهید شد، به شهادت اینکه خود شما وقتی دعوت می شوید که در راه خدا انفاق کنید - با اینکه انفاق پاره ای از مال است - بعضی از شما بخل می ورزد، پس از این وضع روشن می شود که اگر خدا همه اموال شما را طلب کند بخل خواهید ورزید.

(و من یبخل فانما یبخل عن نفسه) یعنی هر کس بخل بورزد در حقیقت خیر را از خودش بریده، *چون اگر خدا از ایشان مالی طلب می کند برای این نیست که از آن بهره مند شود، بلکه برای این است که خود صاحب مال بهره مند شود،* چون در انفاق خیر دنیا و آخرت ایشان است پس اگر از انفاق خودداری کنند از خیر خود مضایقه کرده اند.

جمله (و اللّٰه الغنی و انتم الفقراء) نیز به این معنا اشاره می کند، و هر دو انحصار در (و اللّٰه الغنی) و (انتم الفقراء) قصر قلب است، و معنایش این است که (اللّٰه هو الغنی دونکم بی نیاز واقعی تنها خداست نه شما)، (و انتم الفقراء دون اللّٰه و نیازمند تنها شما نیستید نه خدا).

(و ان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم) - بعضی از مفسرین گفته اند: این جمله عطف است بر جمله (و ان تومنوا و اتقوا). و معنای مجموع دو جمله این است که: اگر ایمان بیاورید و تقوی پیشه کنید، پادشاهایتان را می دهد، و اگر اعراض نموده و پشت کنید، خداوند به جای شما قومی دیگر قرار می دهد، و آنان را موفق به ایمان می کند و مثل شما نمی باشند، بلکه ایمان می آورند و تقوی دارند و در راه او انفاق می کنند.